

نوشته هایی
در باره سیاهکل

یوسف زرکار

پیشکش به آنانی که از گذشته برای آینده می آموزند!

نوشته هایی

در باره سیاهکل

یوسف زرکار

www.degarguny.com

info@degarguny.com

صفحه	فهرست مطالب :
3	توضیح
4	خورشید همچنان می درخشد
17	گزارش کوتاهی از رویدادهای نبرد تاریخی سیاهکل
20	سیاهکل، قیام و جنبش اخیر
31	سیاهکل به تاریخ تعلق دارد

توضیح :

در نوشته ی پیش روی به واقعه ی سیاهکل پرداخته می شود. در ابتدا مطلبی با عنوان "خورشید

هم چنان می درخشد" که از صفحه ی تلگرامی "آفتاب کاراران جنگل" :

t.me/aftaabkaran_e_jangal اقتباس شده است را می خوانید که به شرح چگونگی

رویداد های حماسه ی سیاهکل می پردازد. دومین نوشته مقاله ای است با عنوان "گزارش

کوتاهی از رویداد های نبرد تاریخی سیاهکل " که در سال 1365 نگاشته شده است. سومین

مطلب متن یک سخنرانی در بهمن ماه 1388 با عنوان " سیاهکل، قیام و جنبش اخیر" است که

به تحلیل و تشریح موارد ذکر شده و بویژه جنبش سال 1388 پرداخته می شود. آخرین و

چهارمین مقاله با عنوان " سیاهکل به تاریخ تعلق دارد" در سال 1390 نوشته شده است. امید

است که این مجموعه برای علاقه مندان به تحلیل گذشته و رویداد سیاهکل مفید واقع گردد.

یوسف زرکار- آبان 1404 – نوامبر 2025



تصویری از پاسگاه سیاهکل که برای اولین بار منتشر می‌شود.

خورشید همچنان می‌دمد

#حماسه_سیاهکل

پس از تصرفِ پاسگاه، چه گذشت؟

بعد از خروج از پاسگاه رفیق صفایی فراهانی اعلامیه‌های دست‌نویس را بین مردمی که در بهت نظاره‌گر درگیری و تیراندازی بودند پخش می‌کند. جلیل که مسئول خلع سلاح پاسگاه بود، نیمی از اسلحه‌ها را به احمد می‌دهد و به طرف ماشین می‌روند. هوشنگ زخمی است و این مسئله گروه را دچار تردید می‌کند که به سمت کوهستان حرکت کنند یا جلگه، سرانجام به این نتیجه می‌رسند که به سمت بالارود و نزد دیگر اعضای گروه بروند. احمد که راننده‌ی چیره‌دستی‌ست پشت فرمان می‌نشیند ولی ماشین که از ابتدا نیز مشکل داشت روشن نمی‌شود مردم به کمک آنها می‌آیند و ماشین را هل می‌دهند .

تیم به سمت کوه حرکت می‌کند. کمتر از یک ساعت در راهند که به رفقا سمعی، اسحاقی و محدث قندچی می‌رسند. خون زیادی از هوشنگ رفته و عملیات حمله به پاسگاه جنگلبانی لغو می‌شود. گروه به سمت کاکوه حرکت می‌کند تا شب را در پناهگاه بگذرانند .

در شهر غوغاست. شایعه‌ای که چند روز دهان به دهان می‌گشت اکنون به واقعیت بدل شده بود. هرچند پیش از تصرف پاسگاه، ساواک و ژاندارمری باخبر شده بودند که قطعاً حادثه‌ای در راه است.

رفیق هادی از عصر که دستگیر شد زیر شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفت، هر چند به ساعت و روز حمله اشاره نکرد ولی از عملیات گفت.

هنگ گیلان و تیپ ۱۶ زرهی قزوین به دستور شخص اول حکومت جهت یافتن چریک‌ها وارد عمل و اعضای ارشد ارتش، ساواک و ژاندارمری نیز به منطقه اعزام شدند.

فردای آن روز وقتی که گروه جنگل به کاکوه رسید، سیاهکل پُر بود از نیروهای مسلح، هلی‌کوپتر و ادوات زرهی. تمام افراد بومی در ارتباط با گروه جنگل دستگیر می‌شوند و همراه ماموران رژیم سوار بر هلی‌کوپتر در کوهستان به دنبال رزمندگان سیاهکل می‌گردند.

چهارشنبه ۲۱ بهمن رفیق بهرام بنده‌خدا لنگرودی در محل کارش دستگیر می‌شود.

با وجود سکوت رسانه‌ها، اکنون همگان از حماسه‌ی سیاهکل باخبرند و از ضعف سیستم پلیسی و امنیتی پهلوی می‌گویند.

زخم‌های هوشنگ ادامه مسیر را برای گروه سخت و کند کرده اما چاره چیست، باید ادامه دهند .

افراد گروه بی‌خبر از واکنش حکومت به تصرف پاسگاه، سراغ انبارک‌های آذوقه می‌روند که با توجه به دستگیری‌های افراد مرتبط با آنها بسیاری از آن انبارک‌ها لو رفته.

برف سنگین سرمای شدید و زخم عفونی شده هوشنگ باعث می‌شود که گروه به دو دسته تقسیم شود

دسته‌ی یک: رفقا صفایی فراهانی، انفرادی و نیری.

دسته‌ی دو: رفقا دانش بهزادی، سماعی، فرهودی، اسحاقی و محدث قندچی.

دسته یک راهی روستای زاکله بر می‌شود تا با کمک رفیق پرویز جهانبخش[1] برای زخم هوشنگ چاره‌ای کنند و دسته‌ی دو در کاکوه می‌ماند.

رفقا، پس از ساعت‌ها کوهپیمایی به روستای گلستانک می‌رسند و تصمیم می‌گیرند که ساعتی را آنجا استراحت کنند. یکی از اهالی روستا - میرزا علی نوروزی - آنها را به خانه‌اش دعوت می‌کند. رفقا کوله‌پشتی‌هایشان را در ایوان خانه می‌گذارند و داخل می‌شوند

بلور نوروزی - خواهر کوچک میرزا علی - زمانی که رفقا مشغول خوردن شام بودند سراغ کوله‌پشتی‌شان می‌رود و متوجه می‌شود که مقداری سلاح در کوله‌پشتی‌هاست و به برادر دیگرش مهر علی نوروزی خبر می‌دهد.

مهر علی پس از جمع کردن اهالی روستا به بهانه‌ی شب‌نشینی به خانه میرزا علی می‌رود، رفقا متوجه رفتار مشکوک آنها می‌شوند و قصد رفتن می‌کنند که در خانه درگیری صورت می‌گیرد، بر اثر زد و خورد اجاق هیزمی خانه متلاشی و اتاق پر از خاک و خاکستر می‌شود. رفیق صفایی به سمت مهر علی شلیک می‌کند، همسر میرزا علی سیخی به پهلوی رفیق هوشنگ فرو می‌کند و رفیق جلیل به سمت کوله‌پشتی می‌رود که بلور با ضربه زدن به بیضه‌های او مانع از رفتنش می‌شود. زمان زیادی نمی‌گذرد که تمامی اهالی روستا بر سرشان می‌ریزند و با طناب دست و پای آنها را می‌بندند و یکی از اهالی روستا به شهر می‌رود تا به ژاندارمری خبر دهد.

همان شب دسته‌ی دوم که در کاکوه اتراق کرده بودند ناگهان متوجه می‌شوند که عده‌ای به سمت آنها می‌آیند، مجبور می‌شوند پناهگاه را ترک کرده و به سمت شرق حرکت کنند.

رفقا دانش بهزادی، فرهودی، سماعی، اسحاقی و محدث قندچی همان شب دستگیری رفقا تا نزدیکی گلستانک می‌رسند ولی راه به دلیل بارش برف سنگین مسدود شده بود و نمی‌توانستند به سمت روستا بروند، پس مسیر خود را تغییر داده و به سمت جلگه و روستای گلرودبار حرکت

می‌کنند و طی یک درگیری چند ساعته با ماموران مجدداً به سمت کاکوه باز می‌گردند و از آنجا که همچنان بی‌خبر از دسته‌ی دیگرند به سمت جنوب شرق و روستای زاکله‌بر راهی می‌شوند. صبح ۱ اسفند تمام روستاهای جنوبی لاهیجان و سیاهکل در محاصره‌ی نیروهای مسلح است. دسته‌ی دوم توسط هلیکوپتر شناسایی شده و درگیری شدیدی در گُمُل آغاز می‌شود.

در تقابل آتش چند مامور رژی‌م کشته و دو روستایی زخمی می‌گردند، ولی تعداد نیروهای حکومتی آن‌قدر زیاد است که هر لحظه به آنها نزدیک‌تر می‌شوند. در همین زمان رفقا سمعی و اسحاقی با کشیدن ضامن نارنجک به سوی ماموران حمله کرده و ضمن از بین بردن تعدادی از آنها، خودشان نیز به شدت زخمی می‌شوند

این جانفشانی باعث می‌شود که رفقا دانش بهزادی فرهودی و محدث قندچی از مهلکه بگریزند. بدن نیمه‌جان رفقا اسحاقی و سمعی را به بیمارستان شیروخورشید لاهیجان انتقال می‌دهند و با وجود فشار ساواک بر پزشکان برای زنده ماندنشان، این دو رفیق جان می‌بازند.

پس از اینکه خبر جان باختن رفقا اسحاقی و سمعی مخابره می‌شود، ساواک دستور از بین بردن اجساد را می‌دهد.

رییس ساواک لاهیجان به یک راننده آمبولانس دستور می‌دهد که اجساد را در خرابه‌ای رها کند تا طعمه‌ی جانوران شوند.

راننده‌ی آمبولانس اجساد را به سمت روستای بازکیاگوراب می‌برد و پیکر بی‌جان رفقا را در خرابه‌ای رها می‌کند.

پس از گذشت چند روز که برف آب می‌شود، جریان آب جنازه‌ها را به ساحل تالاب مالگوراب - دهی نزدیک بازکیاگوراب- می‌برد .

روستاییان پیکر رفقا را از آب بیرون کشیده و به ریش سفید ده - آقای صیاد- می‌گویند دو جنازه را آب به روستا آورده، خبرچین روستا به اهالی می‌گوید که این‌ها باید جنازه خرابکاران باشد.

آقای صیاد می‌گوید هرچه هستند، فرزندان این خاک‌اند و باید برایشان مانند اهالی این روستا مراسم خاکسپاری برگزار کنیم .

اما نمی‌تواند رضایت متولی مسجد و قبرستان را جلب کند و قطعه‌ای از زمین شخصی خود را که در کنار تالاب قرار داشت به محل دفن رفقا اختصاص می‌دهد و رفقا سمعی و اسحاقی با حضور اهالی روستا به خاک سپرده می‌شوند.

اطلاعات

یک شبکه وسیع برای عملیات پارتیزانی در جنگل‌های شمال تشکیل شده بود

سوفت از شعب بانک ملی در خیابان ولنگه آتش‌زدن سیمای آریا به سمت شبکه کمونیستی انجام گرفته بود

ماجرای زرد و خورده‌های پارتیزانی جنگل‌های سیاهگل فاش شد

برای ترور شخصیت‌ها و عناصر مؤثر مملکتی محل سکونت آنها مشخص شده بود

عالمین و افقه سیاهگل ۴ شبانه روز در پناهگاه جنگلی محاصره بودند و با مسلسل و سلاح‌های کم‌تری نیز اندازی می‌کردند

۵۰ نفر در جریان کشتن شبکه‌های اجیر بازداشت شدند

از راه شبکه ۵۰ نفر از سراج کمری، ۲۵ نفر از سراج کمری و ۲۵ نفر از سراج کمری بازداشت شدند

دهها کوهنورد از محاصره یوفا نجات یافتند

در این باره سراج کمری و ۲۵ نفر از سراج کمری بازداشت شدند

روزنامه اطلاعات- ۱۵ فروردین ۱۳۵۰

پاورقی:

1- رفیق پرویز جهانبخش (کاک نادر)؛ ، سال ۱۳۲۹ در روستای زاکلبر به دنیا آمد. پس از اخذ دیپلم، در لباس سپاهی دانش راهی کردستان شد. سال ۱۳۵۰ در ارتباط با گروه جنگل دستگیر و دی ۱۳۵۷ با شکسته شدن در زندان ها از بند رها شد. در سال ۱۳۵۸ به سازمان راه کارگر پیوست و سرانجام در ۱۴ آذر ۱۳۶۰ در درگیری با پیشمرگان کُرد، به خون خُفت.

2 - معرفی حماسه سازان سیاهکل:

۱ - رفیق غفور حسن پور اصیل متولد سال ۱۳۲۱ در لاهیجان بود . پس از اتمام تحصیلات متوسطه ، سال ۱۳۴۱ وارد دانشگاه پلی تکنیک تهران شد و در سال ۱۳۴۴ به گروه جزئی- ضیاطرفی پیوست . پس از وارد آمدن ضرباتی به این گروه ، رفیق غفور با همت تمام به بازسازی گروه پرداخت و فرمانده گروه جنگل شد. او در سال ۱۳۴۸ بعد از دستگیری تعدادی از مبارزین که به فلسطین می رفتند توسط ساواک شناسایی و تحت تعقیب قرار گرفت .

رفیق غفور در ۲۳ آذر ۱۳۴۹ در ارتباط با زیر شاخه یی که با او در ارتباط بود ، دستگیر و پس از تحمل چند ماه شکنجه، به همراه ۱۲ رفیق دیگر در ۲۶ اسفند ۱۳۴۹ به جوخه اعدام سپرده شد.

۲ - علی اکبر صفایی فراهانی از رزمندگان حماسه سیاهکل ؛ سال ۱۳۱۸ در تهران و در یک خانواده ی زحمتکش متولد شد . در حالیکه دوران تحصیل دبیرستان را می گذراند برای تامین مخارج زندگی به کار در چاپخانه نیز مشغول بود.

در همین دوران با رفیق سعید کلانتری آشنا شد و با گروه جزئی - ضیاطرفی ارتباط برقرار کرد. رفیق علی اکبر پس از پایان تحصیلات، مشغول تدریس در هنرستان ساری شد و همزمان

در دانشکده علم و صنعت نیز به تحصیل پرداخت. رفیق صفایی به همراه رفیق کلانتری و ... تیم کوه را به وجود آوردند. پس از بازداشت گروه جزنی - ضیاظرفی برای کسب تجارب انقلابی جنبش خلق فلسطین به اتفاق رفیق صفاری آشتیانی عازم فلسطین شدند. در آنجا با نام مستعار " ابو عباس " فرماندهی یک پایگاه مهم چریکی را بر عهده گرفت. سال 1348 برای تماس با رفقا به ایران بازگشت و برای تدارکات مجدداً به فلسطین رفت و در اوایل ۱۳۴۹ به ایران بازگشت، در این زمان رهبری عملیات جنگل را بر عهده گرفت.

وقتی که رفیق هادی بنده خدا لنگرودی توسط ماموران پاسگاه ژاندارمری سیاهکل دستگیر شد، رفیق علی اکبر 19 بهمن را برای حمله به پاسگاه سیاهکل برگزید و بدینسان حماسه ی سیاهکل آغاز و جاودانه شد.

رفیق صفایی چند روز پس از حمله به پاسگاه سیاهکل، در روستای " گلستانک زاکله بر " دستگیر شد و زیر شدیدترین شکنجه ها قرار گرفت.

به روایت بعضی از رفقا، رفیق صفایی فراهانی زیر شکنجه های وحشیانه ساواک جان باخت ولی رژیم پهلوی نام او را به همراه ۱۲ نفر رفیق دیگر و در بین شهدای ۲۶ اسفند اعلام کرد.

۳- رفیق " احمد فرهودی " از رزمندگان سیاهکل؛ سال ۱۳۲۰ در ساری متولد شد. او که کارمند اداره دارایی بود سال 1346 در گروه احمد زاده فعالیت خود را آغاز کرد. پس از

تعیین مشی سیاسی - نظامی گروه، همراه سه رفیق دیگر (رفقا کاظم سلاحی، احمد زیبرم و حمید توکلی) موجودی بانک ملی ونک را مصادره انقلابی کردند

چهار ماه بعد رفیق احمد به عنوان معاون تیم کوه به گروه رزمندگان سیاهکل پیوست. چند روز پس از حماسه ی ۱۹ بهمن به همراه چهار رفیق دیگر در محل یک انبارک آذوقه که آدرس آن لو رفته بود ، به محاصره دشمن درآمده و پس از چهل و هشت ساعت نبرد در حالیکه بر اثر شرایط نامساعد جوی کاملن از پای در آمده بودند ، دستگیر شد.

رفیق احمد در سپیده دم بیست و ششم اسفند ۱۳۴۹ به همراه دوازده رفیق دیگر به جوخه اعدام سپرده شد.

۴- رفیق جلیل انفرادی چهارم تیرماه ۱۳۱۹ در شیراز و در یک خانواده کارگری متولد شد . او کارگر جوشکار در کارخانه های خاور ، یخچالسازی ارج و دبیر سندیکای کارگران فلزکارمکانیک بود . رفیق جلیل از سال ۱۳۴۴ در ارتباط با گروه جزنی – ضیا ظریفی قرار گرفت و پس از دستگیری اعضای گروه در سال ۱۳۴۶ ، گروه را سازماندهی کرد و به فعالیت ادامه داد .

او از اولین رفقای گروه جنگل بود . در جریان نبرد سیاهکل به همراه رفیقی که مجروح شده بود (هوشنگ نیری) و فرمانده ی عملیات (علی اکبر صفایی فراهانی) در روستای " گلستانک ذاکله بر " محاصره و دستگیر شدند . رفیق جلیل در ۲۶ اسفند ۱۳۴۹ به همراه دوازده رفیق دیگر به جوخه اعدام سپرده شد

۵- هادی بنده خدا لنگرودی سال ۱۳۱۹ در لنگرود متولد شد . پس از پایان تحصیلات متوسطه در سال ۱۳۴۲ وارد دانشگاه پلی تکنیک تهران شد. در سال ۱۳۴۶ به دلیل شرکت در اعتصابات دانشجویی از دانشگاه اخراج و به سربازی فرستاده شد. سال ۱۳۴۸ توسط رفیق غفور حسن پور

به عضویت گروه جزئی-ضیا ظریفی در آمد ؛ و در بخش خارج از شهر شروع به فعالیت کرد .
 سال ۱۳۴۹ به اتفاق تیم کوه به جنگلهای شمال رفت و دوره شناسایی آموزشی را تحت فرماندهی
 رفیق صفایی به پایان رساند .

روز ۱۹ بهمن در ده شب خسلات (شاغوزلات) هنگامی که برای ارتباط با ایرج نیری می رفت
 ، دستگیر شد. رفیق هادی پس از شکنجه های بسیار به همراه دیگر رفقای فدایی در ۲۶ اسفند
 ۱۳۴۹ تیرباران شد.

۶- رفیق مهدی اسحاقی از رزمندگان سیاهکل سال ۱۳۲۴ در تهران متولد شد . تحصیلات
 متوسطه را در دبیرستان " جهان دانش " مشهد به پایان رساند و در سال 1345 وارد دانشگاه
 شیراز شد. از همان ابتدای ورود به دانشگاه ، فعالانه در مبارزات صنفی – سیاسی شرکت کرد .
 در 1346 به علت شرکت در اعتصابات دانشجویی ، شش ماه از تحصیل محروم شد . رفیق
 مهدی قبل از پیوستن به گروه جنگل ، مدتی با گروه " ستاره سرخ " فعالیت داشت . پس از
 ضرباتی که به این گروه وارد آمد ، زندگی مخفی خود را آغاز نمود .

او از طریق رفیق رحیم (سماعی) در ارتباط با گروه [سیاهکل] قرار گرفت و از اولین اعضا
 دسته جنگل بود . پس از آغاز درگیری های سیاهکل ، هنگامی که عده یی از رفقا در محاصره
 بودند تا آخرین گلوله جنگید و با یک نارنجک خود را به میان مزدوران پهلوی انداخت ، رفیق
 مهدی قهرمانانه نبرد کرد و در اول اسفند ۱۳۴۹ جان باخت.

۷- رفیق هوشنگ نیری از رزمندگان سیاهکل متولد ۱۳۲۷ در لاهیجان بود . پس از پایان
 تحصیلات بعنوان سپاهی دانش ، آموزگار روستاهای خرم آباد لرستان و دهکده ی شاقوزلات

(در نزدیکی سیاهکل) شد . رفیق هوشنگ چندبار به همراه رفیق صفایی فراهانی به خارج از کشور مسافرت کرد و در ایجاد و تدارک اسلحه نقش بسزایی داشت. در جریان حمله به پاسگاه سیاهکل از ناحیه کتف زخمی شد و سرانجام به همراه رفقا صفایی فراهانی و جلیل انفرادی در خانه بی روستایی واقع در گلستانک ذاکله بر دستگیر شد . پس از شکنجه های بسیار به همراه ۱۲ رفیق فدایی دیگر در ۲۶ اسفند ۴۹ تیرباران شد.

۸- رفیق محمد هادی فاضلی سال ۱۳۲۳ در فیروزآباد فارس متولد شد . پس از اتمام تحصیلات متوسطه در رشته ی مهندسی برق وارد دانشکده پلی تکنیک تهران شد ، در سال ۱۳۴۱ فعالانه در مبارزات دانشجویان شرکت داشت . پس از اتمام دانشگاه در سال ۱۳۴۵ دوره ی سربازی را آغاز و پس از اتمام آن ، بعنوان کارمند وزارت آب و برق شروع به کار کرد. رفیق در سال ۱۳۴۶ به گروه جزنی - ضیاطرفی پیوست و در گروه شهر فعالیت می کرد و در عملیات مصادره ی موجودی بانک ملی ونک نیز شرکت داشت در تاریخ ۱۲ بهمن ۴۹ در محل کارش دستگیر شد و پس از 44 روز شکنجه در ۲۶ اسفند همان سال با دیگر رفقای فدایی به جوخه اعدام سپرده شد.

۹ - رفیق محمدعلی محدث قندچی از رزمندگان سیاهکل سال ۱۳۲۴ در شهر تبریز و در خانواده ی زحمتکش متولد شد. در دوران کودکی به همراه خانواده به تهران آمد و تحصیلات متوسطه خود را در تهران به پایان برد و در سال ۱۳۴۲ وارد دانشکده دامپزشکی دانشگاه تهران شد. در این دوران در مبارزات دانشجویی با همرزمش رفیق عباس دانش بهزادی شرکت فعال داشت ، رفیق محمد دوبار در این زمان دستگیر ولی چون مدرکی علیه او نداشتند پس از مدتی آزاد شد. از اوایل آذر ماه ۱۳۴۹ زندگی مخفی خود را آغاز کرد. رفیق قندچی در تیم کوه عضویت داشت ، پس از

اینکه موفق می شود خط محاصره را بشکند ، بعلت شرایط نامساعد از پای درآمده و به عنوان آخرین رفیق دسته ی کوه در ۸ اسفند دستگیر شد . رفیق محمد علی در ۲۶ اسفند ۴۹ تیرباران شد .

۱۰ - رفیق عباس دانش بهزادی از رزمندگان سیاهکل سال ۱۳۲۱ در شهر بم متولد شد . در سال ۱۳۴۰ وارد دانشکده ی دامپزشکی دانشگاه تهران شد و در همین دوران به مبارزات سیاسی و صنفی روی آورد. رفیق جزو آخرین افرادی بود که در سیاهکل دستگیر شد . پس از دستگیری زیر شکنجه های شدید ساواک قرار گرفت تا اینکه در روز ۲۶ اسفند ۴۹ به همراه دیگر رفقای فدایی با سری افراشته به جوخه اعدام سپرده شد.

۱۱ - رفیق اسماعیل معینی عراقی از رزمندگان سیاهکل سال ۱۳۲۱ در اراک متولد شد . پس از اتمام دوران متوسطه در سال ۱۳۴۱ وارد دانشکده پلی تکنیک تهران گردید . در سال ۱۳۴۵ در رشته ی برق فارغ التحصیل شد ، سال ۱۳۴۶ به گروه جزنی - ضیاطریفی پیوست . رفیق اسماعیل در ارتباط با رفقای سیاهکل در گروه شهر فعالیت می کرد. در تاریخ ۱۲ بهمن ۴۹ در محل کارش ، شرکت سهامی تلفن ، بازداشت شد و در روز ۲۶ اسفند همان سال به همراه دیگر رفقای فدایی به جوخه اعدام سپرده شد.

۱۲ - رفیق شعاع الدین مشیدی از رزمندگان سیاهکل سال ۱۳۲۱ در شهر رشت متولد شد . پس از پایان تحصیلات متوسطه در سال ۱۳۴۰ بعنوان دانش آموز ممتاز در رشته ی مهندسی برق وارد دانشکده پلی تکنیک تهران شد. در همین زمان در مبارزات دانشجویی فعالانه شرکت

داشت. بعد از اتمام تحصیلات به سربازی رفت و پس از آن کارمند بخش فنی رادیو و تلویزیون و سپس کارمند شرکت مخابرات شد. رفیق شعاع در سال 1346 در ارتباط با گروه جنگل قرار

گرفت ، و هنگام تشکیل گروه مسئولیت شهری تیم را بر عهده داشت و به همراه رفقا فاضلی و معینی عراقی در جهت تدارک عملیات مسلحانه فعالیت می نمود . در تاریخ ۱۲ بهمن ۱۳۴۹ دستگیر و ۲۶ اسفند تیرباران شد.

۱۳ - رفیق ناصر سیف دلیل صفایی از رزمندگان سیاهکل سال ۱۳۲۲ در یک خانواده کارگری در سنگسر متولد شد. پس از طی دوره تحصیلات ابتدایی در بندرترکمن و دوره متوسطه در ساری ، سال ۱۳۴۰ در رشته مکانیک وارد دانشکده پلی تکنیک تهران شد. او که پس از پایان تحصیل و دوران سربازی در کارخانه " تولیدارو " به کار مشغول بود، در سال ۱۳۴۶ با گروه جزنی - ضیاطریفی ارتباط برقرار کرد و پس از بازگشت رفیق صفایی فراهانی از فلسطین ، در گروه شهر و در جهت تدارکات عملیات مسلحانه فعالیت می کرد. رفیق ناصر در ۱۲ بهمن ۱۳۴۹ دستگیر و پس از شکنجه های فراوان به اتفاق ۱۲ رفیق دیگر در ۲۶ اسفند همان سال تیرباران شد.

۱۴ - رفیق محمد رحیم سماعی از رزمندگان سیاهکل سال ۱۳۲۶ در تهران متولد شد . فعالیت سیاسی خود را از نیمه ی اول دهه ۴۰ آغاز کرد . از سال ۱۳۴۲ عضو گروه کوهنوردی کاوه شد ، این گروه را رفقا صفایی فراهانی ، سعید کلانتری ، جلیل انفرادی و اسکندر صادقی نژاد سازماندهی کرده بودند . رفیق رحیم در سال 1345 وارد دانشگاه پلی تکنیک شد و در انجا با رفیق غفور حسن پور آشنا گردید . از سال ۱۳۴۷ و پس از آشنایی با رفیق حمید اشرف ، به

فعالیت های مخفی روی آورد، در طول تابستان ۱۳۴۸ با دیگر رفقای تیم برای شناسایی منطقه و چگونگی عملیات ، همکاری داشت..

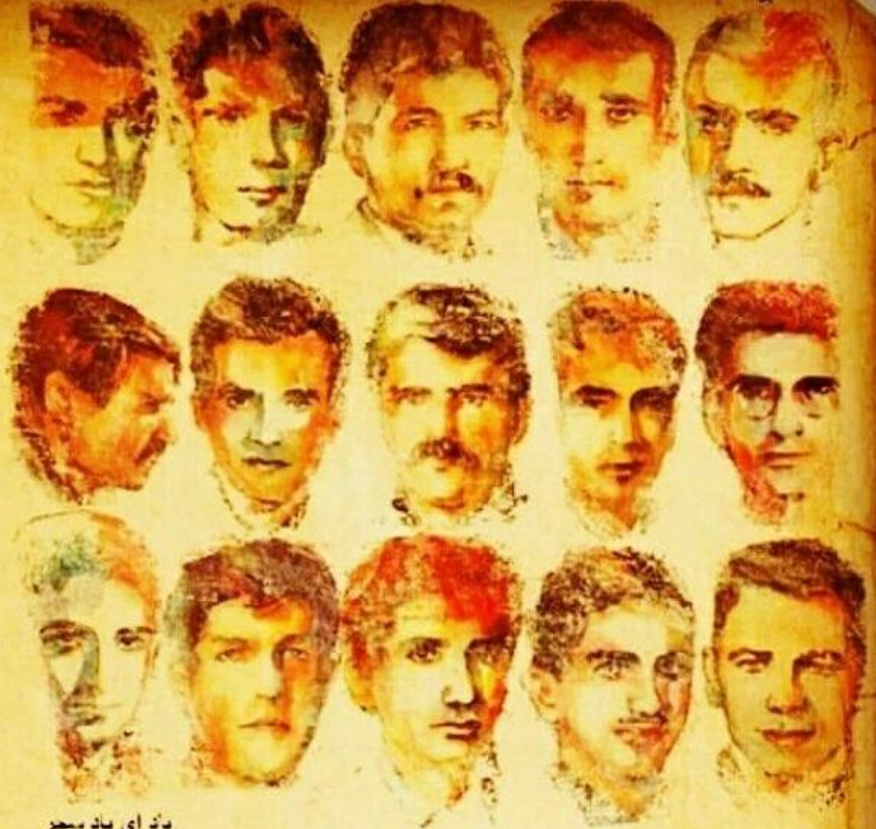
رفیق سماعی مسئولیت تهیه لباس و آذوقه برای تیم جنگل را بر عهده داشت . در ۱۵ شهریور ۱۳۴۹ با دیگر رفقای گروه کوه ، تحت فرماندهی رفیق صفایی فراهانی در مانور آمادگی کامل اعضای تیم کوه در جبهه شرقی ، حضور داشت . در روز اول اسفند ، در حالیکه رفقا در محاصره قرار گرفته بودند ، رفیق رحیم که در آن درگیری ها زخمی شده بود با نارنجکی در دست از سنگر خارج شد و آنرا در میان مزدوران رژیم پهلوی منفجر کرد که در نتیجه ی آن تعداد زیادی از مزدوران را به هلاکت رساند و خود در اثر این انفجار در همان روز قهرمانانه جان باخت.

۱۵- رفیق اسکندر رحیمی مسچی از رزمندگان سیاهکل متولد ۱۳۲۶ در لاهیجان بود . دوران متوسطه را در همین شهر به پایان رساند . در سال ۱۳۴۶ زمانی که دوره خدمت سربازی را می گذراند وارد گروه جزنی – ضیاطریفی شد . پس از پایان سربازی به استخدام آموزش و پرورش در آمد و در شهرستان فومن به تدریس پرداخت. رفیق اسکندر مسول ارتباط گروه با تیم کوه بود. در روز سیزدهم بهمن ۱۳۴۹ هنگامی که از سر کار به خانه می رفت ، دستگیر شد . او به همراه دیگر رفقا فدایی وار در ۲۶ اسفند ۱۳۴۹ به پای جوخه اعدام رفت.

آفتابکاران جنگل

به یاد پائزده رزمنده شهید سپاهکل

اولین شعری که بلافاصله پس از رستاخیز سپاهکل سروده شد



بند ای باد مسحر
بوی خون شهد را
برسان تا به جنوب
بکشان تا به شمال
بشکند بر لب خسکیده دهقان بلوچ
گل لبخند امید
مرحبا غیر اند
از دهن مرد عرب
به طیش وا دارد
قلب آزاده کرد
قدم اول هر راه سترگ
با شکست هم نفس است
درس گیریم از این جالبازی
و زگون گردانیم
قصه فرعون ضحاک زمان
پائزده مظهر والای شرف
پائزده در درخشنده
در این تاریکی
خنده زن بحر خور
خنده زن دشت کویر
خلق بر می خیزد
خلق بر می خیزد

مویه کن بحر خزر
گریه کن دشت کویر
بنگر خلق ستمدیده ایران با
که چه سان پیشرفتن. قتل
می ربایند ز اشرف نو
فرزند تو را
بنگر بر سف امکش ها
خود فروشان سیه کار بنید
روسی های وقیح
همه سر تا پا شکمن
جملگی خاد ضحاک زمان
و همه ضحاکان گوی دارند
به فرمان جنابنگر فرن

قرن ما، قرن رهمنی بشر
موج از ساحل اکبر به چین
پرش از چین تا به کره
هرمت از چنگل کسکو و ویت
عن
جنتش از خلق فلسطین به خلیج

آن که می گفت
هرکت مرد در این وادی خاموش و
سپاه
برود شرم کند.

مویه کن بحر خزر
گریه کن دشت کویر
پیرهن چاک بده
چشمت سرخ گیلان
قلب خود را بدر ای
قله سر سخت البرز
پائزده مرد دلیر
پائزده جان به کف
دست در آورده رزم عظیم
پائزده حیدر رزمنده پاک
پائزده روزبه گرد دلیر
خونشان رنگ خروش
خونشان جنوه دل های امید
خونشان خون بهم بیخه خلق دلیر
ریخت از پنجه ضحاک زمان
بر سر خاک

t.me/aftaabkaran_e_jangal

February 07, 2020

گزارش کوتاهی از رویداد های نبرد تاریخی سیاهکل*

چریک های فدایی خلق ایران با تجزیه و تحلیل شرایط ایران به این نتیجه رسیده بودند " که وظیفه هر گروه انقلابی آغاز مبارزه مسلحانه چه در شهر و چه در روستاست. با این اعتقاد بود که چریکهای فدایی خلق دست اندر کار تدارک مبارزه چریکی در شهر و روستا شدند. یک هسته مسلح چریکی سازمان داده شد، و این هسته به فرماندهی رفیق شهید علی اکبر صفایی فراهانی، رهسپار جنگل های شمال شد. "(1) در تاریخ 15 شهریور 1349 دسته 6 نفری رزمندگان سیاهکل از دره " مکار " در نزدیکی چالوس حرکت خود را به سمت غرب آغاز کرد. قرار های ارتباطی طوری سازمان داده شده بود که دسته پارتیزانی هنگام عبور از مناطقی که در کوهپایه های آن مناطق، رفقای بومی مسکن داشتند، با شهر تماس برقرار کند. " این هسته حدود 5 ماه به طور مداوم سراسر جنگل های شمال را، از شرق مازندران گرفته تا غرب گیلان، در نور دیده، وضعیت اقتصادی- اجتماعی و وضعیت جغرافیایی منطقه را به طور علمی شناسایی کرد و خود را با شرایط سخت زندگی در کوه و جنگل، با راه پیمایی های طولانی و غیره، در تابستان و زمستان تطبیق داد. "(2)

قرار بود بلافاصله پس از تکمیل شناسایی ابتدایی که امکان تحرک حساب شده را به دسته کوهستان می داد، عملیات نظامی آغاز شود. این عملیات بصورت حمله به یک پاسگاه و خلع سلاح آن در نظر گرفته شده بود و رفقا می بایست پس از عملیات، بدون درنگ منطقه را ترک کرده تا از عکس العمل احتمالی دشمن مصون باشند. مسایل مهمی از قبیل آشنایی و خو گرفتن با مناطق و معابر جنگلی و کوهستانی، تهیه آذوقه، تهیه ملزومات انفرادی و جمعی و غیره به تدریج حل گردید. بتدریج دسته پارتیزانی با پیوستن رفقای از شهر به 10 نفر افزایش یافت که از این عده یک نفر در جنگل مفقود گردید. در نتیجه دسته پارتیزانی با 9 نفر به حرکت خود ادامه داد و در دو برنامه (دو ماهه) و (یک ماه و نیمه) از دره چالوس تا منطقه خلخال در غرب گیلان و از دره چالوس تا منطقه رامیان در شرق مازندران را شناسایی کرده و به صورت پارتیزانهای مقاوم و با تجربه آماده عمل گردیدند.

در 13 بهمن رفقای شهر مورد یورش سازمان یافته و سراسری سازمان امنیت قرار گرفتند و عده ای از کادر های سازمان دستگیر شدند. در 16 بهمن در جنگل های سیاهکل (کوهستان های دیلم) ارتباط رفقای شهر با دسته جنگل برقرار گردید و رفقای جنگل از ضربات وارده به سازمان مطلع گردیدند ولی هنوز نمی دانستند که رفیقی که در کوهپایه های سیاهکل معلم بود و محل انبارک در آن منطقه را میدانست نیز لو رفته است، در نتیجه برای نجات او از زیر ضربات ساواک، رفیق شهید هادی بنده خدا لنگرودی از دسته پارتیزانی را به دهکده "شاغوزلات" فرستادند تا با معلم جوان دهکده ارتباط گرفته و او را از خطری که تهدیدش می کرد، آگاه سازند. اما این رفیق دستگیر شده بود و خانه اش در محاصره مزدوران رژیم قرار داشت و در نتیجه رفیق هادی بنده خدا لنگرودی، از اعضای دسته کوه پس از یک درگیری مسلحانه با دشمن، بوسیله نیروهای دشمن اسیر میگردد.

رفقای که در ارتفاعات بودند با شنیدن صدای تیر اندازی از واقعه مطلع می شوند و فوراً تصمیم میگیرند که طبق طرح قبلی حمله را شروع کنند تا در همان حال موجبات رهایی رفیق زندانی را نیز فراهم کرده باشند.

در شامگاه 19 بهمن دسته پارتیزانی سیاهکل از مواضع خود خارج شده و پس از تصاحب یک مینی بوس در جاده سیاهکل - لونک به سوی سیاهکل رفته، پاسگاه ژاندارمری سیاهکل را مورد حمله قهرمانانه خود قرار دادند. در این حمله تمام موجودی سلاح های پاسگاه که عبارت از 9 قبضه تفنگ برنو و مسلسل بود به نفع خلق مصادره گردید. در این عمل معاون پاسگاه سیاهکل و فرد دیگری که رئیس خانه انصاف سیاهکل بود، کشته شدند و رفقا بدون دادن تلفات به ارتفاعات جنوبی عقب نشینی کردند. در ضمن رفیق زندانی در پاسگاه نبود و همراه رئیس پاسگاه به رشت منقل گردیده بود.

از 19 بهمن تا 8 اسفند دسته پارتیزانی سیاهکل مورد حمله متمرکز نیروهای دشمن قرار گرفت. آنها دلیرانه نبرد کردند و بیش از 60 نفر افسر و درجه دار و سرباز دشمن را از پای درآوردند.

رژیم مزدور شاه بلافاصله پس از حمله به پاسگاه سیاهکل، هنگ ژاندارمری گیلان و تمام نیروهای پلیس و ارتش در منطقه را بسیج نمود و یک گردان ارتش نیز از پادگان منجیل به منطقه اعزام شد تا رزمندگان سیاهکل را محاصره و سرکوب نماید. دشمن آنچنان نیروی عظیمی را وارد صحنه کرد که تصورش برای کسی مقدور نبود. سپهد اویسی فرمانده ژاندارمری کل کشور، شخصا در سیاهکل ستاد عملیاتی تشکیل داده و عملیات را رهبری می کرد. غلامرضا برادر شاه برای بازرسی و سرکشی به سیاهکل فرستاده شد. بنابر این دشمن با تمرکز نیروی عظیمی کوشید تا دسته پارتیزانی را در همان آغاز حرکت نابود سازد.

رزمندگان سیاهکل پس از حمله به پاسگاه سیاهکل، به ارتفاعات جنوبی عقب نشینی کردند. از آنجا که رفیق هوشنگ نیری در حریان درگیری های با دشمن تیر خورده بود، فرمانده دسته، رفیق صفایی به اتفاق چند رفیق به سوی روستای "چهل ستون" حرکت کردند تا امکاناتی برای معالجه رفیق بدست آورند و بقیه رفقا نیز از آنجا که می خواستند از انبارک آذوقه ی واقع در قله "کاکو" استفاده کنند، بسوی این انبارک حرکت نمودند. ولی متأسفانه محل انبارک قبلاً توسط معلم دستگیر شده لو رفته و منطقه در محاصره نیروهای رژیم بود.

متأسفانه رفیق صفایی و رفقای همراهش به دلیل عدم رعایت مسایل امنیتی در روستای "چهل ستون" بوسیله روستائیان نا آگاه، که از اهداف رزمندگان سیاهکل هنوز اطلاعی نداشتند، دستگیر شدند. و رفقای هم که به سوی قله "کاکو" رفته بودند، در محاصره دشمن قرار گرفتند. و پس از 48 ساعت نبرد قهرمانانه با قوای متمرکز دشمن و آگاه که مهماتشان به پایان رسید، دو نفرشان (رفقا مهدی اسحاقی و رحیم سماعی) بادت زدن به عمل فدایی، با انفجار نارنجک، خودشان را با چند تن از عوامل دشمن نابود ساختند و دو رفیق دیگر که رمقی در تن نداشتند، به اسارت دشمن درآمدند. یکی از رفقا توانست از محاصره خارج شود که چند روز بعد- در 8 اسفند- در حوالی روستایی به طور نیمه جان و یخ زده یافته شد. و بدین ترتیب از دسته کوچک پارتیزانی 9 نفره کوه 7، نفر به اسارت دشمن درآمد و 2 تن نیز در جنگل به شهادت رسیدند.

در نتیجه رفقای سیاهکل با عدم توجه به تحرک لازم در این گونه شرایط و ماندن در منطقه محاصره شده بوسیله دشمن و عدم رعایت مسایل امنیتی در رابطه با توده های ناآگاه، بوسیله مزدوران رژیم ضربه خورده و دسته چریکی با شکست مواجه گردید.

اما "شکست هسته چریکی یک تصادف بود. تصادفی کاملاً اجتناب پذیر. اما مبارزه انقلابی همیشه با نوعی ریسک (در هر لحظه خود) همراه است و پیش آمدن چنین تصادف هایی، هم طبیعی اند و هم اجتناب پذیر. به هر حال از همین تجربیات است که انقلابیون باید درس بگیرند و همین شکست هاینده که پله های صعود به پیروزی خواهند شد. ما دیدیم که جنبش سیاهکل با آن عمر کوتاهش و با وجود شکستش، به انقلابیون، و به خلق چه شوری بخشید و چه امیدی داد." (3)

گرامی باد راه سرخ و پیروزمند رزمندگان سیاهکل!
زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادیست!

یوسف زرکاز - بهمن ماه سال 65

(1) و (2) و (3) از: "مبارزه مسلحانه- هم استراتژی، هم تاکتیک" - مسعود احمد زاده

*- این نوشته اولین بار در نشریه ی "پیام فدایی" شماره 7 دوره قدیم در سال 65 انتشار یافت. و در شماره 32 دوره جدید "پیام فدایی" در سال 79 مجدداً درج گردید. هم چنین بمناسبت گرامی داشت حرکت انقلابی و تاریخی سیاهکل در سایت دگرگونی به انتشار آن مبادرت گردیده است.

سیاهکل، قیام و جنبش اخیر

سخنرانی در مراسم گرامی داشت سیاهکل توسط "سازمان نوزده بهمن" در هلند

دوستان و رفقا !

با درود و تشکر فراوان از اینکه حضور به هم رساندید و امکان برگزاری چنین شبی و جلسه ای را فراهم کردید .

من سخنانم را با گرامی داشت یاد همه جانب‌باختگان راه آزادی و سوسیالیسم آغاز میکنم . گرامی باد یاد جانب‌باختگان سیاهکل ، قیام 57 و بویژه جانب‌باختگان جنبش اخیر و جا دارد که همگی بگوییم درود بر زندانیان سیاسی (درود) .

چرا موضوع سخنرانی را این سه مورد، یعنی سیاهکل ، قیام و جنبش اخیر انتخاب کرده ام ؟ باید گفت : اعمالی هستند که دوران سازند و اهدافی که دگرگون ساز . انتخاب این موضوعات به دلیل پیوستگی و ناپیوستگی های مهمی است که در این سه مورد وجود دارد . محتوی این پیوستگی : آزادی و دموکراسی خواهی توده ها ، برابری و عدالت طلبی، نفی سلطه امپریالیسم و خواستن یک حکومت مردمی و دموکراتیک است . ناپیوستگی این موضوعات : اعمال متفاوتی اند که در اشکال متفاوت ، با نیروی عمل متفاوت و اهداف متفاوت جلوه گر شده اند .

ابتدا شروع میکنیم از سیاهکل : سیاهکل را با توصیف های گوناگون بیان کرده اند : حماسه سازان ، حماسه سیاهکل ، رستاخیز سیاهکل و قیام سیاهکل . همه اینها درست و در جای خودش بیانگر جلوه ای و جنبه ای از این موضوع و مورد است . اما من روی عمل انقلابی سیاهکل تاکید می کنم ! (حرکت) سیاهکل یک حرکت انقلابی بود ، همه میدانیم که با این حرکت انقلابی زنگ بزرگ خون به صدا درآمد و انعکاسی سراسری و وسیع پیدا کرد و در ظلمات شب تیره ای که دیکتاتوری وابسته به امپریالیسم شاهنشاهی اعمال کرده بود ، ایجاد کرده بود ، شکاف ایجاد کرد و توده ها را به سوی خویش فرا خواند . ماجرا و چگونگی این عمل ، زیر و بم های آن و نتایج آن را - به عنوان یک حادثه - همه ی تان میدانید و نمی خواهم تکرار کنم که وقت شما گرفته شود . بطور خلاصه : موضوع عمل ، توده ها و بردن آگاهی به میان آنها بود . نیرویی که به این کار دست زد ، جوانان کمونیستی بودند که

جستجوگر بودند و براساس یک تحلیل و براساس رهیافت یک راه - شیوه مبارزه مسلحانه - اعلان جنگ به دیکتاتوری و رژیم مسلط دادند . چرا به این عمل می گوئیم یک عمل انقلابی ؟ به نظر من به نکات مهمی از آن میشود توجه کرد .

یکم - موضع این رفقا ؛ موضعی انقلابی بود ، یعنی در جانب کارگران و توده ها ایستاده بودند . در زمانی که اصلاح طلبان و سازشکاران آن دوره ، در زمانی که خیانتکاران حزب توده و دیگران می گفتند که : دیکتاتوری نه ، اصلاحات آری ، مثل همین امروز که خیلی ها می گویند : دیکتاتوری نه ، اصلاحات آری - می خواهند که دیکتاتوری را تلطیف کنند - آنان گفتند : نفی دیکتاتوری ، نابود باد دیکتاتوری . این همان موضع مردم بود که هفت ، هشت سال بعد به منصفه ظهور رسید . و آنان پیشاپیش این جو را ، این احساس را براساس تحلیلی که داشتند ، تشخیص دادند و چشم اندازی را پیش روی توده ها گذاشتند .

نکته دوم - سازمان یابی اینان بود ، حرکتی بود سازمان یافته . از جوانب شناسایی ها ، سازماندهی ها ، تیم شهر ، تیم کوه ، پشتیبانی و تدارکات و غیره می گذرم .

نکته مهم دیگر - آگاهی بود که اینان داشتند ، همانطور که در پیام " سازمان نوزده بهمن " نیز اشاره شد ، اعلام شد ، اینان براساس یک تحلیل و براساس دریافتی از موقعیت سیاسی - اجتماعی جامعه راهی را انتخاب کردند . اینان این راه را چشم بسته و کورکورانه انتخاب نکردند در مقدمه کتاب مسعود احمدزاده نوشته شده و میشود مراجعه کرد که گفته : ما برای (انتخاب) مشی ما ، در طی چند ماه گذشته چندین بار آن را مورد بررسی قرار دادیم . یعنی آنان منقذ بودند ، جستجوگر بودند ، آگاهی بدون نقد ، بدون جستجو ، و بدون دریافت های جدید درجا خواهد زد ، خواهد پوسید و کهنه خواهد شد .

نکته بعدی اینکه -- درست است که سیاهکل شکست تاکتیکی خورد ، اما به اهداف خودش که بسط آگاهی و تبلیغ سراسری بود ، دست یافت و در ادامه روندش بخاطر همان سازماندهی و سازمانی که پشت سر آن بود ، توانست ادامه پیدا کند و با زیر و بم هایی و افت و خیز هایی در شکل مبارزه مسلحانه چریک شهری به پیش رود .

یکی از نکات مهم و برجسته این حرکت انقلابی ، سنت شکنی آن بود - یعنی بطور خلاصه : سنت های رایج گذشته ، اشکال مهجور سازمانی ، سازماندهی های کهنه ای که در جنبش چپ باصطلاح کمونیستی آن موقع مطرح بود ، و نوع سازماندهی و شیوه عمل را درهم شکستند . به این اعتبار اینان سنت شکن بودند . حالا بعد از سی و اندی سال کسانی پیدا میشوند ، دلک های مثل سید ابراهیم نبوی و یا عباس میلانی روشنفکر کمپرادور ، بیان می کنند که اینها چپ سنتی بودند !! رفقای که در رابطه با

مسایل جهانی به هیچ کعبه ای ، به هیچ بتی ، چه باصطلاح شوروی سوسیالیستی آن موقع و چه چین پشت کردند، - درست است که بر اساس جهان بینی مارکسیسم - لنینیسم انقلابی که بیانگر اندیشه های مائو بود را در خود هضم کردند ولی پیروی نکردند - و موضع انقلابی و مستقل خود را بعنوان چپ جستجوگر در پیش گرفتند ، و به هیچ قطب جهانی تکیه نکردند ، حالا کسانی که همان اسم را یدک می کشند - در خارج از کشور - داد می زنند که آری ، ما چپ سنتی هستیم !! این واقعا یا از روی ناآگاهی است و یا برای رسیدن به اهداف محدود ، کاسبکارانه و مطرح شدن ؟

یکی از نکات برجسته حرکت سیاهکل، طرح مسئله رهبری انقلابی بود . نطفه اش را کاشتند، سازمانش را ایجاد کردند، در روندش پیش رفتند، با افت و خیز ها و زیر و بم های گوناگون که نمی خواهم وارد شوم، در عمل تداوم دادند و این رهبری در هیئت و هیبت سازمان چریکها تا سال 57 تداوم یافت. سازمانی که یکی از بزرگترین سازمان چپ در آن موقع بود و حتی می شود گفت که بزرگترین سازمان چپ در خاورمیانه.

خوب ، به اعتبار همین حرکت و همین جمع بندی مختصر ، ما میتوانیم متوجه شویم که چه نکاتی در این حرکت وجود دارد و چرا ما می گوئیم که این حرکت انقلابی است . حالا من وارد آن بحث های گوناگون تئوریک نمی شوم که این کاستروایسم است ، این دبره ایسم است و این گواریسیم است !! آنها یک بحث دیگری است . فقط می خواهم اشاره کنم که کسانی که با ما بحث تدوریک می کنند ، این را نمی فهمند که برای بررسی یک عمل باید به موضوع عمل ، شیوه عمل و هدف عمل توجه کرد . مثلا وقتی حرکت در کوبا شروع شد، با تعدادی وسیع ، در ساحلی پیاده شدند و می خواستند جنگ را به پیش برند. این رفقا فقط با 9 نفر شروع کردند و به قول رفیق عباس مفتاحی کیست که با 9 نفر بتواند رژیم را سرنگون کند ، اینان یک هدف تبلیغی داشتند ، می خواستند جو و سیاهی را بشکنند و توده هارا به خودشان جلب کنند و الخ و الی آخر. من نمی خواهم آنها را بشمارم . اینها تفاوت های یک عمل است . فقط خواستم برای نمونه بگویم که اگر برای بررسی به موضوع ، شیوه و هدف عمل (سیاهکل) نگاه کنیم و با عمل کوبا مقایسه کنیم ، اصلا همچنین چیزی نیست ، نه گواریسیم است ، نه دبره ایسم است و نه کاستروایسم .

همانطور که می دانیم ، بهر حال تداوم حرکت سازمان چریکها در سال 57 (با حرکت توده ها همراه شد) . به اعتبار حرکت توده ها که آغازش سالهای 56 - 57 بود ، و روند رو به اعتلا را طی کرد ، تا به موقعیت انقلابی رسید و در یک تغییر شرایط کیفی و در یک شرکت اتفاقی سازمان (در قیام) - که قرار بود برگزاری مراسم سیاهکل در روز 19 بهمن برگزار شود و به دلایلی به تعویق افتاد و در

روز 21 بهمن برگزار شد - و این مصادف شد با برخوردی که بین همافران و گاردشاهنشاهی ایجاد شده بود ، اینان بدلیل مراسمی که گذاشته بودند ، بخشی از خودشان و هوادارانشان در این قیام شرکت کردند و به خصوص این حرکت توجه توده هارا به خود جلب کرد . و این موجب شد که در یک شرایط تغییر کیفی با اقبال وسیع (توده ها) مواجه شوند . حالا ما داستان سازمان و چگونگی حرکت سازمان را در بستر و زمینه همین قیام می توانیم بررسی کنیم . پس ما یک بستر و زمینه ای داریم . این بستر و زمینه قیام توده ها بود ، قیام سال 57 . از شرح و چگونگی ماجرا و روندش و اشکال گوناگون مبارزاتی که در آن مسیر طی شد تا به قیام منتهی شد ، می گذرم و فقط مثل مورد قبل به نکات برجسته این قیام نگاهی می اندازیم :

همه ما میدانیم که قیام سازماندهی نداشت ، قیام آگاهی نداشت ! یعنی چه قیام آگاهی نداشت ؟ (آیا این) یعنی توده ها به منافع خود آگاه نبودند که جلوی گلوله رفتند ، پادگانها و کلانتری ها را گرفتند ؟ نه ، توده ها به حرکاتشان در مقطع آگاهی دارند ، مثل هر انسانی که به حرکت روزانه اش آگاهی دارد (و می داند) که دارد چکار می کند ولی در بعد تاریخی، توده ها بدون یک رهبری انقلابی و بدون یک سازمان یابی انقلابی، بدون رهبری یک حزب کمونیست و یا سازمانی که واقعا کمونیست و انقلابی باشد ، نمی توانند به منافع تاریخی خویش آگاه باشند. اینجاست که نقش یک عنصر ذهنی اهمیت پیدا می کند و این متاسفانه در آن شرایط نبود، سازمانی که رهبریش اپورتونیست بود، نتوانست شرایط را تشخیص دهد، حزب دیگری نبود، سازمان دیگری نبود، (سازمانهای) کوچک و پراکنده بودند ، جنبش کمونیستی بود ولی کارساز نبودند ، سیطره نداشتند ، تسلط نداشتند .

قیام پیروز شد. یعنی چه ؟ یعنی (توده ها) رفتند پادگانها را گرفتند، حکومت شاهنشاهی را به زیر کشیدند و آخرین تیر خلاص را به آن زدند ولی انقلاب شکست خورد. یعنی چه انقلاب شکست خورد ؟ اصلا انقلاب به چه معناست ؟ انقلاب یعنی : حرکت طبقه یا طبقات تاکنون فرودست ، پایین دست ، بر علیه طبقه یا طبقات حاکم تاکنون فرادست ، برای کسب قدرت سیاسی و به منظور ایجاد یک نظم جدید تاریخی. به نظرم این تعریف مبسوط ، جامع و مانعی از انقلاب است و در این تعریف میشود تفاوت بین یک انقلاب اجتماعی و انقلاب سیاسی را فهمید و این را بسط و توضیح داد. بنظرم هر انقلاب اجتماعی یک انقلاب سیاسی هم هست ولی هر انقلاب سیاسی یک انقلاب اجتماعی نیست. میشود قدرت سیاسی را کسب کرد ، طبقه ای یا طبقاتی در سازش (اتحاد) با هم و یا تنها می توانند قدرت سیاسی را کسب کنند ولی بدون ایجاد یک نظم جدید تاریخی نمی توانند به انقلاب اجتماعی برسند.

نکته بعدی که در مورد قیام میشود گفت - همانطور که در مورد سیاهکل گفتم که آنها سنت شکن بودند و سنت شکنی کردند - این خصوصیت و این سنت شکنی را در اعمال، در حرکات توده ها در قیام و در نتایجش در بعد از قیام، خود را نشان داد. در جنبه هایی تلاش شد و کوشش شد، شوراهایی به وجود آمدند، شوراهایی معیوب. شوراهای کارگری نظیر مسکو، سنت پترزبورگ و پتروگراد نبودند، مسلح نبودند، برای کسب قدرت سیاسی نبودند، برای ایجاد نظم جدیدا تاریخی نبودند، اسمشان را گذاشتند شورا. تشکل های کارگری بودند، جمع های کارگری بودند که اهدافی داشتند و می خواستند در محیط کارخانه کارهایی بکنند و از محیط کارخانه هم فراتر نمی رفتند. سندیکاهای کارگری به وجود آمدند، تشکلات کارگری به وجود آمدند، تشکلهای زنان و معلمان به وجود آمدند. اینها با توجه به سنت ها و روال موجود در جامعه تحت سلطه دیکتاتوری، یک نوع سنت شکنی بود. یک نوع حرکت به پیش بود، یک نوع تشکل یابی بود. باز هم در اینجا بهمان مشکل می رسیم که اینها نمی توانستند تمام سنت های جاری و مسلط اجتماعی را از بیخ و بن برکنند و این کار را نکردند و نمی توانستند بکنند، بخاطر اینکه رهبری انقلابی و سازمانیافتگی نداشتند.

یکی از خصوصیت دیگر قیام نبود رهبری بود. این رهبری چیست؟ این (مسئله ی) رهبری معضل تاریخی و همیشگی ماست. این معضل تاریخی است که از زمان مشروطه تاکنون ادامه دارد. هر جنبش ما را که نگاه کنیم، هر حرکت ما را که نگاه کنیم، ادامه دارد، این کمبود در آن هست. مشروطه نتوانست به سرانجام کاملش برسد چرا چون رهبری درستی نداشت. جنبش ملی شدن نفت به رهبری دکتر مصدق به شکست انجامید بخاطر اینکه رهبری درستی نداشت. انقلاب 57 به شکست انجامید چرا؟ برای این که رهبری درستی نداشت. یعنی هم در روال کلی اگر نگاه کنیم یک معضل تاریخی است و هم یک معضل مشخص. یعنی امروز و در همین مقطع هم با آن سر کار داریم. که به آن خواهیم رسید

بعد از پیروزی قیام و شکست انقلاب، حاکمیت جدید، آخوندها، خمینی و دار و دسته اش، در سازش با امپریالیسم به قدرت سیاسی دست یافتند.

یکی دیگر از مشخصات برجسته حرکت انقلابی توده ها این بود که سلطه امپریالیسم نفی نشد و نمی توانست هم بشود، به این دلیل که نظم مسلط بر جامعه سرمایه داری وابسته بود. البته طبقه سرمایه دار وابسته تا حدودی در هم ریخت و اموالش هم مصادره شد ولی از آنجایی که آن سازش انجام شده بود و از آنجایی که این نیرو، آخوندها، خمینی و دارو دسته اش، توان، ماهیت و موقعیت آن را نداشتند که بتوانند چنین مسئله ای را به پیش برند، یعنی در جهت نفی سلطه امپریالیسم حرکت کنند. یعنی نیروی

حاکم جدید هیاهوی ضد امپریالیستی به راه انداخت ، منظورم سفارت گیری و امثال آن بود . و خیلی ها هم در دام این هیاهو افتادند ، همدوش ، هم ساز و همگام با آن شدند که معرف حضورتان هست که چگونه بخشی از سازمان چریکها تحت نام اکثریت ، حزب توده و غیره و غیره در این مسیر با رژیم هماهنگی کردند. اصلا مبارزه ضد امپریالیستی واقعا یعنی چه ؟ که می گوئیم اینها نمی توانستند بکنند و نکردند و در ماهیتشان نیست و دیگران با آنها همراهی کردند. و ما می گوئیم هدف جنبش این بود و باید در جهت نفی سلطه امپریالیسم حرکت می کرد. سلطه امپریالیسم : در بعد کلی آن یعنی سلطه اقتصادی و سیاسی. ممکن است در سلطه سیاسی خدشه ای ایجاد شود و دگرگون شود، براساس موقعیت و حرکات طبقات و یا سازشهایی که انجام میشود. حتی ممکن است و می تواند در سلطه اقتصادی نیز خدشه هایی ایجاد شود، همانطور که بعد از قیام چین شد و خدشه هایی وارد شد . اما این سیستم خود را بازسازی می کند و اساسا مبارزه ضد امپریالیستی یعنی مبارزه با سرمایه انحصاری و سرمایه داری وابسته. سرمایه خود یک رابطه اجتماعی است که در دو طرفش کار و سرمایه (کارگرو سرمایه دار) ایستاده اند . بدون نفی این سلطه، نفی امپریالیسم معنا ندارد، مبارزه با امپریالیسم معنا ندارد. مضحکه سفارت گیری، و یا به بانک سنگ زدن و یا خشمگین شدن و به جایی حمله کردن و آن را تخریب کردن و اینها، مبارزه ضد امپریالیستی نیست. اینها خود گول زدن است ، اگر کسی چنین فکر کند .

همه می دانیم که در این ماجرا ، لیبرالهای آن دوره (بازرگان و دیگران) - مثل باصطلاح لیبرالها و سازشکاران امروزی - در سازش با ارتجاع هماهنگ ، همدوش و همگام شدند. در این همگامی و همراهی سلطه امپریالیسم را تداوم دادند، به ویژه سلطه اقتصادی آنرا. یعنی تضاد اساسی جامعه که بمثابة تضاد کار و سرمایه است که در جوامع تحت سلطه در شکل تضاد بین خلق و امپریالیسم ظهور می کند و جلوه میکند، را تداوم دادند. غارت ، چپاول ، استثمار و سرکوب ، کشت و کشتار توده ها را ادامه دادند .

چپ و سازمان چریکها در این موقعیت چکار کردند ؟ همه تان می دانید و نیازی به تکرار نیست . اکثریت سازمان چریکها به دامان رژیم افتاد و به همراهش به رقاصی و مشاطه گری مشغول شد. اما اگر به یکسری از نکات مهم در رابطه با چپ نگاه کنیم می بینم که : (این) چپ تحلیل درستی از جامعه و ماهیت قدرت جدید ارائه نداد. به برداشت های کلی اکتفا کردند. از زاویه موضع هم ، موضع درستی انتخاب نکردند ، یعنی حداقل در جانب مردم و کارگران نه ایستادند . نقش مذهب و سنت های رایج جامعه، بدرستی تحلیل نشد و تاکنون هم نشده است ، هنوز هم یک جمعبندی درست، روشن و مدون در

رابطه با مذهب و نقش اش، ارگانهایش و سیطره اش در بین جامعه رایج نیست، وجود ندارد. مقالاتی هست، نوشته هایی در اینطرف و آن طرف وجود دارد ولی پراکنده است. چپ شکست انقلاب را به درستی ارزیابی نکرد. نکاتی مطرح شد، جوانه هایی زده شد، از جانب این سازمان و یا آن سازمان ولی همه جانبه و بسط یافته نبود و به راه حل های عملی دست یافته نشد. مثلا نیرویی که از سازمان چریکها جدا شده بود و می خواست در آن موقع پرچم مبارزات انقلابی و ضد امپریالیستی توده ها را بدوش گیرد، در مصاحبه معروفشان، می خواستند با سازماندهی مسلح توده ها، انقلاب را نجات دهند! انقلابی که شکست خورده بود، رهبریش دزدیده شده بود و کل سیستم آن در اختیار ارتجاع قرار گرفته بود. می خواستند با هجوم امپریالیسم بجنگند! (کدام هجوم؟) با کدام سازماندهی، با کدام رهبری و در کدام پروسه؟ معلوم نیست. نمونه ها زیاد است، بحث طولانی خواهد شد و به همین نکات محدود در رابطه با قیام اکتفا می کنم و در تداوم نمونه اعمال که گفتم: اعمالی هستند که دوران سازند و اهدافی که دگرگون ساز، به جنبش اخیر می پردازم، به جنبشی که از خرداد 88 آغاز شد.

باید از خود بپرسیم که چرا این جنبش شروع شد؟ به طور اختصار، این است که ریشه این جنبش، یک ریشه سی ساله است و اساسا برخاسته از بحران اقتصادی مزمن، بحرانی که امپریالیسم جهانی دامنگیر جامعه ما کرده است، بحرانی همراه با و توأم با رکورد و تورم. با سرکوب و استثمار سی ساله، سرکوب و نابود کردن سازمانها، تشکل های کارگری و تشکلهای دموکراتیک، سرکوب آزادی و دموکراسی. که از شرح و بسط آنها می گذرم. همه اینها خود را در شکاف بین بالایی ها نشان می داد. همه تان اخبارش را می دانید، توده ها به بهانه تقلب در انتخابات و اینکه رای من کجاست؟ به خیابانها ریختند. بگذارید مثل موردهای قبلی به همان خصوصیات مهم و اصلی این جنبش اکتفا کنیم: این جنبش، یک جنبش خود جوش است. من دقیقا پی گیری کرده ام، برخلاف اینکه گفته میشود جنبش از (روز) 23 خرداد شروع شده است، این جنبش در شب 22 خرداد در ساعت 2 یا 3 نیمه شب در فلکه اول تهران پارس شروع شد. همان موقعی که این یکی گفت که من پیروز شدم و آن یکی می گفت تقلب کردند، و آن بیانیه را از طرف رهبر جلال جمهوری اسلامی خواندند. توده ها و جوانان به خیابان ریختند و خیلی کوتاه و مقطعی اعتراض و شورش کردند، درگیری شد و همانجا شعار مرگ بر جمهوری اسلامی دادند. بعد از آن و در ادامه اش، فردا و پس فردا، به خیابانها آمدند، سنگربندی کردند و این داستانها، که استارت مسئله زده شد و اکنون خودتان می دانید که هفت یا هشت ماه است که (این جنبش) ادامه دارد.

این جنبش خصوصیت دیگرش این است که خواستار آزادی و دموکراسی است: آزادی و دموکراسی، که از سال 57 و در ادامه ی جنبش (های) بعد از آن، سرکوب و منکوب شده بود. آزادی و دموکراسی که مثل سال 57 با سرنگونی رژیم شاهنشاهی گره خورده بود، این بار نیز توده ها خواست آزادی و دموکراسی را با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی پیوند زدند، گره زدند، که در حرکاتشان و شعارهایشان و در برخوردهایشان می بینیم، و در شعارهای ساختارشکنانه ای که ارائه کردند و می کنند. البته نباید سیطره شعارهای مذهبی را و سنت ها را و انتخاب روزهای مناسبتی و موردی و استفاده از روزهای مذهبی را نادیده گرفت. اما اگر در بطن این جنبش نگاه کنیم، شعارهایی مطرح میشود که در نمونه ششم دی ماه، فراگیر شده است. از همان 22 و 23 خرداد و ادامه آن اگر نگاه کنیم، اگر بهر مقطع و برهه ای نگاه کنیم، تدریجا و تدریجا گسترش پیدا کرد و در ششم دی ماه وسیع تر و وسیع تر شد، توده ها از حق دموکراتیک خود استفاده کرده اند، برخورد و مقابله کرده اند. این حق دموکراتیک است، که بنظرم کسی که به گوش مردم می زند، مردم نیز برگردند و به گوشش بزنند و کسی (که) مردم را به گلوله می بندد، (مردم) برگردند با سنگ و چوب و حتی باگلوله پاسخش را بدهند. کسی که قهر ضد انقلابی بر علیه شان بکار می گیرد، برگردند و قهر انقلابی را بر علیه انها بکار گیرند. یکی دیگر از ویژه گی های حرکات توده ها، ترکیب نیروهای شرکت کننده در جنبش است. اگر نگاه کنیم می بینیم که از همه ترکیب سنی و همه ترکیب توده ها از پیر و جوان در آن شرکت داشتند، از کارگر، دانشجو و زنان. البته باید گفت که کارگران به صورت فردی و نه بصورت طبقاتی و متشکل، دانشجویان تا حدودی متشکل و زنان با خصوصیات شجاعت و آگاهی که دارند. ویژه گی بعدی این جنبش اطلاع رسانی جهانی آن است. همچون نمونه ای ما در ایران و در جنبش خودمان نداشتیم که به این وسعت و شدت از رسانه های مدرن، اینترنت، تلفن، ایمیل، فیلم و ویدئو استفاده کنند. و خواسته هایشان را و افکارشان را به گوش جهانیان برسانند. به گوش ما خارج از کشوری ها برسانند که حد اقل دورهم جمع شویم، کاری بکنیم و کمکشان کنیم. یعنی پژواک صدای آزادی خواهی آنها باشیم و از حرکاتشان حمایت کنیم.

بنظرم این جنبش روند و چشم انداز رو به اعتلا دارد. که با افت و خیزها و با جوشش هایش، به ویژه در مقاطعی که اشاره کردم، می توان آن را دید.

این جنبش از سطح جنبش سبز عبور کرده است. جنبش سبز محدوده اش کجاست؟ خصوصیاتش چیست؟

آنها (اصلاح طلبان) می گویند: حرکت در چهارچوب قانون ارتجاعی جمهوری اسلامی، حفظ ولایت فقیه، حفظ همه ارگانهای ریز و درشت، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت و چه و چه . توده ها می گویند: نه، در ابعاد وسیع گفته شد. کسی که این را نمی بیند باید سرش را از پنجره بیرون کند و به آقای واقعیت توجه کند و ببیند که توده ها چه فریاد می زنند. اینکه هنوز کاملاً آن شعارهای مذهبی را و آن سیطره سنت های رایج را در هم نشکسته اند، امری جدا است ، اما خیز برداشته اند. به همین دلیل است که این قطار دارد حرکت می کند و موسوی ها و کروبى ها تلاش می کنند که دستگیره قطار را بگیرند ولی به آن نمی رسند و هزار عجز و لابه می کنند ، سازش می کنند، بشکل های مختلف، بیانیه می دهند، شماره های 16، 17، 18 و شاید به 20 و 25 هم برسد. و این ناشی از داغ شدن زمین زیر پای آنان است. هر گاه که توده ها حرکت کنند، در همان حد نسبی تشکلی که فعلاً دارند، حتی بدون رهبری انقلابی و منسجم ، زمین زیر پای مرتجعین چه این جناح و چه آن جناح داغ میشود، و اینها همدیگر را بغل می کنند و می بینیم که باصطلاح اصول گرایان چگونه بسمت اصلاح طلبان ریزش می کنند و می خواهند خطی را به پیش برند که به نظرم خط تقویت میانه روی است. می خواهند رادیکالها را، کمونیستها را، مجاهدین را به اسم "منافقین"، بزنند، مستقل ها و دمکراتها را بزنند ،سرکوب کنند، زندان کنند. می بینیم هر چه روزنامه نگار، روشنفکر مستقل و دمکرات است را می گیرند. خودشان اعلام کردند، خودشان گفتند: " منافق و مارکسیست دوباره پیدا شدند که می خواهند رژیم را سرنگون کنند ، ما باید اینها را بکوئیم". از آنطرف هم ممکن است که چهارتا از تند روهای راست را سر به نیست کنند، بفرستند زندان، یا بیرون به خارج از کشور و یا ساکتشان کنند و این دو جناح، بخشی از این و بخشی از آن جناح همدیگر را بغل کنند تا باز هم جنبش را به کج راه ببرند و در چنبره خود گرفتار کنند. چراچنین میشود ؟ به این دلیل که جنبش رهبری ای که منسجم و هدایتگر باشد، که حداقل خصوصیات رادیکال و مردمی داشته باشد – رهبری کمونیستی پیش کش – را هم ندارد. البته در جنبش سطحی از روابط و مناسبات و سطحی از تشکل بین زنان، بین کارکران، بین دانشجویان و بین جوانان محلات مختلف وجود دارد. اگر ما به واقعیت رجوع کنیم و در آن نفوذ و رسوخ کنیم، این را می بینیم. اما این هنوز هماهنگی، همفکری و برآمده گی لازم را ندارد که بشود از آن بعنوان یک رهبری با خصوصیات منسجم، رادیکال ، هدایتگر و مردمی صحبت کرد. این بیانگر چیست ؟ به نظرم این کشاکشی است که بین جنبش و اصلاح طلبان در جریان است تا بتوانند رهبری را از آن

خودشان کنند. کشاکش بین اصلاح طلبان که درسازش با آن جناح و با ناز و غمزه برای خامنه - ای و بخش حاکم و جنبشی که حدی از تشکل دارد و به دنبال رهبری مطلوب خودش است، (در جریان است) . این حرکت بخشا"، تاکید میکنم بخشا"، از طرف دانشجویان و بطور جنبی زنان و بعضا" برخی از افراد کارگری دامن زده میشود، هماهنگی هایی میشود، اینور و آنور نمونه هایش را می بینیم ولی اینها کافی نیست، وافی نیست و رسا نیست و همانطور که اشاره کردم مشکل گشا نیست. یا جنبش در این کشاکش و قبول رهبری، رهبری موسوی ها و کروی ها را می پذیرد و یا نفی اش می کند، و به یک رهبری مطلوبی که با آن حد از خصوصیات که گفتم، دست پیدا می کند. اگر حالت اول باشد، جنبش به دور خود می چرخد، دوباره منکوب می شود و می تواند بعد از مدتی سرخورده شود. ولی اگر حالت دوم باشد، رشد و گسترش پیدا کند و شکل بگیرد، امکان پیدا شدن چنین رهبری ای وجود دارد .

در این وضعیت ببینیم آلترناتیوهای احتمالی کدامند؟ بطورمختصر اشاره میکنم: به نظرم سلطنت طلبان با شاهزاده شان، حالا تمام پهلوی یا نیم پهلوی، به دلیل شکست تاریخی و نقش فعلی شان در سطح جهانی و نپذیرفتن توده ها که در شعارهایشان و در حرکاتشان می بینیم، شانس آنچنانی ندارند. شانس بیشتر را اصلاح طلبان داخلی و خارجی، همراه با ملی - مذهبی ها در صورت کنترل جنبش دارند که از شرح و بسط اش می گذرم و در صورتی که جنبش اوج بیشتری بگیرد، به نظرم شانس مجاهدین و شورای ملی مقاومتشان با توجه به روابط خارجی آمریکایی و اروپایی آنان، بیشتر است.

وضعیت چپ و نقش اش چیست ؟ به هر حال خودمان را چپ می دانیم، حالا به این تعداد و وضعیت، - باز هم دستتان درد نکند که برای (این) گرامی داشت در این شب جمع شدید- بطور خلاصه (بگویم) : چپ پراکنده است، متمیزه است. اگر ادعاها و غلوگرایی را کنار بذاریم، واقعیت این است. من در جایی می بینم، شما در اینجا می بینید و رفقا و دوستان دیگر در جای دیگر می بینند و در همه کشورها چپ پراکنده است، متمیزه است. آغشته به دگماتیسم و سکتاریسم است. پا را از دگماتیسم نمی خواهد فراتر بگذارد، مرغ یک پا دارد! چیزی که پنجاه سال پیش گفته، چهار سال پیش گفته، الان هم هست ! هیچ سوزنی لای درزش نمی رود . چپ سکتاریست است! غیر از من هیچ کس دیگر نیست، من آنم که رستم بود پهلوان! رهبر مادر زادی هستم و رهبر مادرزادی باید بمانم، حالا لیاقت دارم یا ندارم، توانایی دارم یا ندارم، اصلا" ارتباط با توده دارم یا ندارم، بی خیالش، ما فعلا هستیم و حساب هم پس نمی دهیم، بعد که

پیر شدیم، سخته می کنیم و می میریم و یادی از ما می کنند. تلاش های خارج از کشوری و خارج از گود موثر است، می تواند آگاه گر باشد ولی نتیجه ای ملموس و بارآوری در پی نخواهد داشت. پیام های صوتی و نوشتاری مثلاً مبنی بر اینکه: توده ها به جنگ توده ای طولانی برخیزید، مثل سال 57، با کدام رهبری و در کدام پروسه؟. همان تکرار اشتباهات سال 57 است

پس راه حل چیست؟ من فکر می کنم، اگر به واقعیت موجود نگاه کنیم، همانطور که اشاره کردم، با توجه به سطحی از روابط و تشکل های کوچک و پراکنده و رهبران محلی، چشم امید من یکی، بیشتر به پیشگامان عملی جنبش و رهبران عملی جنبش در داخل است. به نظر می رسد، (اما) قطعی نیست، می توانند با سازماندهی از پایین، یعنی می شود با بهم پیوستگی و همگرایی امکان شکل گیری و رشد رهبری مطلوب را تا حدودی فراهم کرد. این پیشگامان عملی جنبش هستند که از جنبش می آموزند و اینان اند که به جنبش این آموزش را باز می گردانند. همانطور که اشاره کردم، اگر چنین امکانی به واقعیت تبدیل نشود، که احتمالش متأسفانه زیاد است، این جنبش در چنبره ی ندانم کاری گرفتار می شود و به دور خود چرخیدن، گرفتار می شود و از اهدافش باز می ماند. اما نتیجه گیری قطعی برمی گردد به این که این جنبش چگونه مسیر خود را طی می کند و این به روند پیشرفت جنبش بستگی دارد. متشکرم.

یوسف زرکار - 6 فوریه 2010

*- این سخنرانی با اندک تغییرات بسیار جزیی و افزودن برخی کلمات در پرانتزها از حالت گفتاری به نوشتاری در آمده است.

سیاهکل به تاریخ تعلق دارد!

(به مناسبت چهل و یکمین سالگرد قیام سیاهکل)

بار دیگر سالگرد سیاهکل فرا رسید. اکنون در شرایطی چهل و یکمین سالگرد واقعه تاریخی سیاهکل را گرامی می داریم که چهار دهه کامل از آن روز بزرگ تاریخی می گذرد و شرایط سیاسی - اجتماعی در مقایسه با آن زمان کاملاً دیگر گونه است. در طی این مدت هر ساله با بیانی، به شیوه هایی و در اشکالی گوناگون این عمل انقلابی گرامی داشته شده است، اما نه تنها محتوای این گرامی داشت ها گوناگون بوده است بلکه نیروها و تشکل هایی که به این امر مبادرت ورزیده اند نیز متفاوت بوده اند. اما سؤال اساسی این است که چگونه گرامی داشتنی شایسته و با یسته آنست؟ این مهم زمانی حاصل میگردد که مضمون و خصایص ویژه آن حرکت درک گردد و از میان ویژه گی های گوناگونش خصلت اساسی و پیام اصلی آن بمثابة یک رهنمود تاریخی باز یافته و بکار بسته شود. پس با نگاهی گذر ابر روند این سالگردها، تلاش می شود تا حدودی مسله روشنتر شود:

غرش سلاح های رزمندگان سیاهکل در 19 بهمن سال 49، قیام عده ای پیشاهنگ خلق علیه استبداد و نظام وابسته به امپریالیزم شاه و بیانگر شورش علیه نظم موجود بود، که با طنینی سراسری عزم، روش و راه نوین مبارزه را اعلان کرد. تداوم مبارزه تا سال 57 به پشتوانه اعمال قدرت انقلابی سازمان چریکهای فایی خلق یعنی سازماندهی و آتش سلاح در شهرها، به بیانه ها و اطلاعیه های گرامی داشت سالگردها مضمون و محتوای واقعی می بخشید. در خود سال 57 به دلیل شرکت بخشی از سازمان و هوادارانش بصورت اتفاقی در قیام 21 و 22 بهمن، آن قیام عده ای محدود را تبلوری در ابعادی توده ای بخشید و "ایران را سراسر سیاهکل می کنیم" انعکاسی گسترده یافت. این نه تنها عالیتترین وجهه گرامی داشت آن واقعه بود، بلکه در یک تغییر شرایطی کیفی سازمان چریکها را به لحاظ کمی و کیفی دگرگون ساخت و با این جهش سازمان از تشکلی کوچک به یک جنبش فراروئید و به جنبش فدایی معروف گردید. اما همین فرارویی دقیقاً فرودش را در خود داشت زیرا که این فرارویی به جنبش، تحت سیطره و مادیت یافتن یک تئوری واحد، منسجم و مونیستی نبود، بلکه برداشت ها و گرایش های گوناگون از تئوری مبارزه مسلحانه و ضد آنرا در خود داشت، که گرایشات فکری مسعود احمدزاده، بیژن جزنی و گرایشی که هر دوی آنان را رد می کرد و حتی گرایش حزب

توده ای را شامل میشد . همه زیر چتر فدایی و جنبش فدایی، ملغمه ای از گرایشات نظری- سیاسی را تشکیل می دادند . بی جهت نبود که در گرامی داشت سال 58 در خود سیاهکل، که به وسیله سازمان برگزار شد، گرایشی که بعدا جریان راست و ضد انقلابی اکثریت را شکل دادند ، خمینی را نه تنها رهبر و امام بلکه انقلابی خطاب کردند (سخنرانی جمشید طاهری پور) و در نقطه مقابل آن، جریان چریکهای فدایی خلق (جریان اشرف دهقانی - محمد حرمتی پور) در همان سال 58 در متینگ مهاباد در کردستان، ضمن ضد انقلابی دانستن خمینی و رژیمش و تاکید برتداوم راه سیاهکل، در پرتو بی افقی و نداشتن چشم اندازی روشن ، کردستان را سنگر آزادگان نامیدند و بدین وسیله تشکل کمونیستی خود را در حد آزادی خواهان و جنبش کمونیستی ای که مدعی پرچمداریش بودند را در حد مدافعین جنبش خودمختاری طلب خلق کرد فرو کاستند و با این تقلیل گرایی، دنباله روی تداوم یافت.

در سالهای 60 و 61 که سالهای انشعابات و پراکندگی طیف های گوناگون موسوم به فدایی بود تنها جریان چریکهای فدای خلق (ارتش رهایی بخش خلق های ایران ، جریان صبوری - حرمتی پور) که از چریکهای فدایی خلق انشعاب کرده بودند نظرا و عملا با تدارک و سازماندهی حرکت ستون چریکی در جنگلهای مازندران ، راه سیاهکل را تداوم دادند. آنان با درک پیام اصلی و محوری سیاهکل به طور واقعی بعد از ده سال آنرا زنده کردند. اگر حرکت سیاهکل 14 روز دوام آورد ، حرکت چفخا (ارخا) به مدت 14 ماه ادامه داشت. اگر حماسه ی سیاهکل در شرایط و فضای سکوت و خفقان حاکم بر جامعه پژواکی سراسری یافت، این حرکت با تداومش و طی عملیات های موفق در شرایط و فضای متلاطم و التهابی سال های 60 و 61 که هر روزش مشحون از حوادث و تکان های سیاسی بود (عملیات روزانه مجاهدین ،تظاهرات ها و درگیری های خیابانی، اعدام های دسته جمعی ،قیام سربداران در امل و غیره)، انعکاسی وسیع و تاثیرات عمیق منطقه ای برجای گذارد و واژه "جنگلی" و شرح کارهای آنان ورد زبان توده ها در مازندران گشت.

از سال های 60 و 61 به بعد بخشی از فداییان مستقر در کردستان مانند اقلیت، چفخا و چفخا(ارخا) در چهار چوب دنباله روی از جنبش خلق کرد و حفظ خود، طی مراسم هایی در مقر ها و در مواردی نادربا نام گذاری عملیاتی ایذایی بنام سیاهکل و صدور اطلاعیه و بیانیه سالگرد سیاهکل را گرامی می داشتند و به تکرار این امر تا سال 67 دل خوش بودند.

از سال 68 به بعد که این تشکل ها با شکل و شمایل دگرگون شده و پراکنده ی خود به خارج کشور انتقال یافتند، عملا گرامی داشت سالگرد سیاهکل در محتوا، در حد حفظ یک سنت و در شکل به تعزیه گردانی و نوحه خوانی برای ذکر مصیبت تنزل یافت.

روند طی شده در گرامی داشت سالگرد سیاهکل نشان میدهد که انبوه اعلامیه ها ، بیانیه ها و سخنرانی های باز ماندگان جنبش فدایی ، از محتوی خالی و تکراری است . از فهم مضمون و پیام اصلی آن تهی گشته و ربطی به درک جوهره ی عمل انقلابی سیاهکل ندارد . از میان میراث خواران قد و نیم قد که بنا بر ماهیت دیدگاه و مواضع شان با چنین شیوه های تکراری و بی محتوی راضی اند و می خواهند از این نمذ کلاهی برای خود بدوزند ، وضع مدعیان مدافع تئوری مبارزه مسلحانه به ویژه مضحک تر است . مثلاً ببینیم چخفا که مدعی درس گیری از سیاهکل است تا گذشته را چراغ آینده سازد، با پدیده سالگرد سیاهکل به چه شیوه و متدی و در کدامین شکل و محتوا برخورد میکند؟ اگر بنیانگذاران سیاهکل با تحلیل مشخص از شرایط مشخص به نقد و نفی اشکال مهجور مبارزه و شعارهای کهنه پرداختند ، اینان را با این امور کاری نیست. نقد گذشته تابویی است که نمی خواهند به آن نزدیک شوند، شک نباید کرد که بعد از چهار دهه از گذشت واقعه تاریخی سیاهکل هنوز روستا پایگاه عمده انقلاب است و جنگ توده ای طولانی آن استراتژی مطلوب ؟ و بعد از چهل سال به تلاش برای یک تحلیل سیاسی - اجتماعی مشخص و تازه نیازی نیست؟ اگر رفقای سیاهکل علیه شرایط موجود به قیام برخاستند ، اینان دنباله رو وضعیت موجودند و حداقل به تغییر شرایط حاکم برخورد نیز بر نمی آیند و به شیوه های مرسوم نمآهنگ سازی ، اطلاعیه های تکراری ، سخنرانی های کم محتوی و غیره محدود شده اند . اگر برای رفقای سیاهکل مضمون عمل و اهدافشان اهمیت شایان داشت و در پی اسم و رسم نبودند ، اینان با چسبیدن به نام چریک فدایی بمثابه میراثی که هویتشان را می سازد ، مضمون و اهداف را فدا کرده اند . اگر رفقای سیاهکل بعد از عملیات پاسگاه سیاهکل با نوشتن و پخش اعلامیه ای دست نویس با امضای " جنبش مسلحانه انقلابی ایران " به توضیح اهداف و مواضع خویش برای روستاییان برآمدند، اینان هدف و محتوا را به فراموشی سپرده اند و چنان به اسم و نام چسبیده اند که یادشان رفته که سی سال پیش " سازمان چریکها" (هم اکثریت و هم اقلیت بعدی) را غاصبین نام سازمان می خواندند و استدلال میکردند (که درست هم بود) که آنها به راه فدایی اعتقاد ندارند و بدان عمل نمی کنند، حال با بیش از دو دهه استقرار در خارج از کشور و بی عملی مطلق و صرف ادعای تکراری و بی محتوی مبنی بر " اعتقاد" به مبارزه مسلحانه و با لمیدن بر میراث بدست آمده هیچگونه شک و سئوالی به خود راه نمی دهند. همه مدعیان رنگ و وارنگ میراث داری جنبش فدایی، با شیوه ای یکسان ولی با تابلوهای متفاوت به کار میراث خواری مشغولند.

در این میان بعضی ها مانند فداییان خلق اکثریت، فداییان اقلیت، فداییان کمونیست، اتحاد فداییان تابلوهای خود را با اندک تغییری در واژه ها و به روز شده در دست دارند و به کار خود سرگرم اند و برخی بدون هیچ گونه دلوایی و شکی حتی نیازی به روز کردن تابلوی خود نمی بینند. سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در اتحاد و همکاری با شورای ملی مقاومت و مجاهدین مسیرش را می رود ولی چفخا همچنان تابلوی چریک فدایی را بالای سر خود نگه داشته است و برای آنان مرغ یک پا دارد. در این بین تنها چفخا (ارخا) بود که با انحلال عملی و خودبه خودی در بدو ورود به خارج کشور، نقطه پایانی بر فعالیت سیاسی خود گذاشت و در حفظ تابلوی بی محتوی نکوشید و در مسیر میراث خواری نیفتاد، گرچه از میراث مستقل و پرباری نیز برخوردار بود .

حال طرفداران تئوری مبارزه مسلحانه می توانند از این سخنان پند گیرند یا ملال ، می توانند بیاندهشند یا دژم گشته و حکم تکفیر صادر کنند، این دیگر به خواست و اراده آنان بستگی دارد اما آنچه که ضرورت دارد، برخوردی آگاهانه در پاسخ به نیاز زمان است که عزم، روش و تحلیلی نو می طلبد.